



انرژی های کوچک زندگی

- ۱- روز تولد دیگران را به خاطر داشته باش.
- ۲- حداقل سالی یکبار طلوع آفتاب را تماشا کن.
- ۳- برای فردایت برنامه ریزی کن.
- ۴- از عبارت «متشکرم» زیاد استفاده کن.
- ۵- بدان در چه وقت باید سکوت کنی.
- ۶- زیر دوش آب برای خودت آواز بخوان.
- ۷- احمقانه رفتار مکن.
- ۸- برای هر مناسبت کوچکی جشن بگیر.
- ۹- اجناسی را که بچه ها می فروشند بخر.
- ۱۰- همیشه در حال آموختن باش.
- ۱۱- آنچه می دانی به دیگران بیاموز.
- ۱۲- روز تولدت یک درخت بکار.
- ۱۳- دوستان جدید پیدا کن اما قدیمی ها را از یاد مبر.
- ۱۴- از مکانهای مختلف عکس بگیر.
- ۱۵- راز دار باش.
- ۱۶- فرصت لذت بردن از خوشی هایت را به بعد موکول نکن.
- ۱۷- به دیگران متکی نباش.
- ۱۸- هیچ وقت در مورد رژیم غذایی ات با کسی صحبت نکن.
- ۱۹- اشتباه هایت را بپذیر.
- ۲۰- بدان که تمام اخباری که می شنوی درست نیست.
- ۲۱- بعد از تنبیه بچه هایت، آنها را در آغوش بگیر و نوازش کن.
- ۲۲- گاهی برای خودت سوت بز.
- ۲۳- شجاع باش، حتی اگر نیستی وانمود کن که هستی، هیچکس نمی تواند تفاوت بین این دو را تشخیص دهد.
- ۲۴- هیچوقت سالگرد ازدواجت را فراموش نکن.
- ۲۵- به کسی کنایه نزن.
- ۲۶- از بین کتاب هایت آنهایی را مانده که بازگشتشان برایت مهم نباشد.
- ۲۷- به بچه هایت بگو که آنها فوق العاده اند.
- ۲۸- سعی کن همیشه خیلی هوشیار باشی، شانس گاهی اوقات خیلی آرام در می زند.
- ۲۹- همیشه ساعت را پنج دقیقه جلو بکش.
- ۳۰- کسی را که امیدوار است هیچگاه ناامید نکن شاید تنها داروی او باشد.
- ۳۱- وقتی با بچه ها بازی می کنی سعی کن آنها برنده شوند.
- ۳۲- هیچگاه در دستگاه پیام گیر تلفن، پیام بی معنی و نامفهوم نگذار.
- ۳۳- در پول دادن به بچه هایت خسیس نباش.
- ۳۴- هیچ وقت به سیاستمداران اعتماد نکن.
- ۳۵- از حدی که لازم است مهربانتر باش.

پرپر می شه.

از بس زیبا و مادرش تو گوش ترانه خوندن بالاخره تصمیمش رو گرفت. یه روز که خسرو از اداره برگشت خونه دید ترانه نیست. یه یادداشت روی میز گذاشته بود که: «سلام. با عرض معذرت، دیگه نمی تونم با کسی که بچه دار نمی شه زندگی کنم. من هم دوست دارم مادر بشم. شاید واسه تو مهم نباشه اما واسه من زندگی بدون بچه جهنمه. دیگه دنبالم نیا و منتظر احضار یه دادگاه باش!»

ترانه نمی تونست حدس بزنه که اون موقع به خسرو چه حالی دست داده اما می دونست که راضی بوده تموم هست و نیستش رو بده و این حرف رو نشنوه. اون که در حق ترانه کوتاهی نکرده بود. اون به خیال خودش می خواست با طلا و جواهر جای خالی بچه رو پر کنه اما فکر نمی کرد یه روز ترانه طلاقش رو بخواد... باز بغض ترانه ترکید. شروع کرد به گریه کردن. به خودش می گفت: «آخه بی رحم چه جوری دلت اومد پنج سال از گار اون بیچاره رو اونقدر زار بدی؟» اما از یه طرف خوشحال بود که تصمیم به طلاق گرفته بود چون شاید اگه مسئله طلاق پیش نمی اومد ترانه هیچ وقتی نمی تونست به واقعیت پی ببره.

ترانه برای این که بتونه سریع طلاق بگیره امروز صبح رفته بود سراغ دکتر متین که پنج سال پیش از اون آزمایش گرفته بود. ترانه به گواهی دکتر متین مبنی بر عقیم بودن خسرو نیاز داشت. دکتر متین وقتی جریان رو فهمیده بود گفته بود:

خانم پارسا، من دوست شوهر شما هستم و پنج سال پیش شوهر شما از من خواهش کرد که رازی رو پیش خودم نگه دارم و تا الان هم این راز فقط بین من و خسرو بوده. اما حالا که زندگی شما به خاطر این مسئله داره از هم می پاشه مجبورم بز نیم زیر قولی که به خسرو دادم. راستش خانوم پارسا... خسرو عقیم نیست. از اولش هم مشکل از شما بود که نمی تونستین بچه دار بشین! اما من به اصرار خسرو که نمی خواست شما داغون بشین حقیقت رو نگفتم و ...

ترانه دیگر حرفهای دکتر متین رو نشنید... یاد حرفهای خسرو افتاد که می گفت:

ترانه جان! تموم لذت زندگی در بچه دار شدن نیست. زندگی خیلی شیرین تر از این حرف هاست. بچه جزیی از زندگیه نه همه زندگی! بیا دست از لجبازی بردار. نذار زندگیمون از هم بپاشه. ازت خواهش می کنم منو تنها نذار!

این آخرین جملاتی بود که از خسرو شنیده بود. خسرو به گریه افتاد بود و تونسته بود باقی حرفاشو بزنه.

ترانه نگاهی به ساعتش انداخت. ساعت از چهار صبح گذشته بود و خسرو نیومده بود و جواب تلفن های ترانه را هم نمی داد. ترانه سردرد بدی داشت. بس که اشکهایش را پاک کرده بود صورتش می سوخت. سرش را روی دسته مبل گذاشت و به طرف در خیره شد. هیچوقت تا حالا این قدر دلش برای خسرو تنگ نشده بود. احساس می کرد سالهاست او را ندیده... از ته دل دعا کرد:

«خدایا خسرو رو به من برگردون»... هنوز نگاهش به در بود که صدای چرخاندن کلید قفل در او را به خود آورد. لبخندی بر روی لبانش نقش بست... دستهایش را رو به خدا گرفت. به نشانه تشکر...

بیچاره مادر خسرو هم فقط اشک می ریخت و ترانه رو دلداری می داد. ترانه هم در جوابش می گفت:

که چی خانوم؟ به چه امیدی زنده بمونم؟ زندگی بدون بچه جهنمه! این منم که دوام آوردم. کی جوونیشو این طوری تبا می کنه؟! ...

صورت ترانه سرخ شده بود از بس گریه کرده بود. نگاهی به ساعت انداخت. از دو بعداز نیمه شب گذشته بود ولی از خسرو خبری نبود. خاطرات گذشته لحظه ای رهایش نمی کردن.

یادش اومد روزی که پیشنهاد داد برن یک هفته شمال. بیچاره خسرو که نه وقتش رو داشت و نه پولش رو، مخالفت کرد. ترانه قهر کرد و رفت خونه پدرش.

عین بچه ها شده بود. دم به ساعت ایراد و بهونه می گرفت. آخر سر هم وقتی خسرو رفت دنبالش، شروع کرد به بد و بیراهه گفتن.

مردک این منم که دارم باهات زندگی می کنم، اگه دوستم داری پس باید هر کاری می گم انجام بدی!

مادر ترانه هم گفت:

آقا خسرو دختر به این خوشگلی که هزار خاطر خواه داشت و داره، واسه خاطر تو داره زندگیشو تلف می کنه! تو اینومی فهمی؟! خسرو مثل همیشه فقط معذرت خواهی کرد و قول مسافرت رو داد. این که تو مسافرت ترانه چه بالایی سر خسرو آورد بماند.

صدای زنگ تلفن ترانه رو از گذشته جدا کرد. در حالی اشکاشو پاک می کرد گوشی رو برداشت:

الوو... سلام زبیا جون... نه هنوز نیومده... منم منتظرشم... خدا حافظ...

زبیا هم امروز صبح تموم جریان رو فهمیده بود چون وقت رفتن به بیمارستان همراه ترانه رفته بود... باز یاد روزی افتاد که خسرو پیشنهاد داد از پرورشگاه بچه بیارن و بزرگ کنن. ترانه با فریاد گفته بود:

تو بچه دار نمی شی، نه من! تو از عهده خرج من براومدی که می خوای به نون خور دیگه بیاری؟ خودت بچه دار نمی شی می خوای با بچه دیگران بز بدی؟

بیچاره خسرو سرش را پایین انداخت و از پیشنهادی که داده بود پشیمون شد. وقتی هم که زبیا شنید خسرو چه پیشنهادی به ترانه داده گفت:

خواهر! تو جوونی، تا کی می خوای جوونیتو فدا کنی؟ تا کی می خوای با این وضع بسازی؟ بچه نعمت زندگیه. بدون بچه زندگی معنی نداره. آخه گناه تو چیه که باید جور خسرو رو بکشی؟ الان جوونی، خوشگلی و اگه طلاق بگیر می صد تا خواستگار داری. اما فردا دیگه دیره. جوونی تو که گذاشتی پای این مردک اجاق کوره، فردا سر پیری می خوای چیکار کنی؟ ترانه هم در جواب خواهرش گفت:

زبیا جون منو خیلی دوست داره. هر چی بخوام برام می خره. دلم نمی یاد از همچین شوهری طلاق بگیرم!

ده بدبختیت همینه دیگه! آخه پول و طلا و جواهر برات بچه می شه؟ فردا سر پیری کسی رومی خوای که دستتو بگیره یا نه؟ ما که همیشه نیستیم. تازه وظیفه ش به خاطر تو جوشو بده. دختری مثل تو داره تو خونه ش